بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 17**

۲۸/ ۰۷/ ۸۸ رابطه عام و خاص از جهت نسخ و تخصیص-مباحث مبنایی

**دوران بین نسخ و تخصیص**

بحث های اصلی مربوط به دوران بین نسخ و تخصیص تمام شده است، ولی در اینجا یک سری مباحث مبنایی مطرح است که روشن شدن آن سودمند است.

**کلام مرحوم آقای حائری در مبانی الاحکام**

مرحوم آقای حائری در صورتی که اول خاص وارد شود و بعد عام و عام هم ناظر به ثبوت حکم از حین صدور باشد، می فرمایند رابطه اینها عموم و خصوص من وجه است؛ عام از جهت افرادی عموم دارد و خاص از حیث ازمان (چون فترت بین ورود دو دلیل را شامل می گردد)، بنابراین در اینجا اگر اطلاق ازمانی خاص را مقدم کنیم، معنایش این است که حکم به تخصیص کردیم و اگر عموم افرادی عام را مقدم کنیم، معنایش این است که حکم به نسخ کرده ایم. در این صورت چه باید کرد؟

ایشان این فرع را در حاشیه مبانی الاحکام به شکلی و در متن آن به شکلی دیگر مطرح کرده اند. در حاشیه فرموده اند که ممکن است در اینجا معتقد به تقدیم تخصیص شویم نه به دلیل این که تخصیص نسبت به نسخ کثرت دارد ( چون ایشان در این دلیل مناقشه کردند که در جایی که دلیل دوم ناظر به دلیل اول نباشد، کثرت تخصیص معلوم نیست ثابت باشد )، بلکه نکته اش این است که اگر بخواهیم به نسخ معتقد شویم، باید از اطلاق ازمانی خاص رفع ید کنیم. لازمه این رفع ید تخصیص اکثر من حیث الزمان است؛ چون معنایش این است که حکم خاص تا زمان ورود عام ثابت است و پس از آن باید به عام رجوع کرد.

**بررسی کلام حاشیه مبانی الاحکام**

کلام ایشان از جهاتی نیازمند بحث است؛ جهت اول: ایشان در متن اشکال کرده اند که حکم به دوام یک دلیل مستند به دلالت لفظیه نیست، بلکه حکم مانند سایر اعتبارات وقتی که تحقق پیدا کرد، تا رافعی نیاید، به خودی خود از بین نمی رود و طبع حکم اقتضای دوام دارد. در سایر اعتبارات نیز همین گونه است؛ مثلا وقتی علقه ازدواج یا ملکیت وقتی ثابت شد، تا زمانی که رافعی نیاید، باقی خواهد ماند نه این که به جهت اقتضای دلیل باشد.

بنابراین اگر رافعی آمد، این رافع جلوی استمرار حکم را می گیرد. فرض هم این است که عموم عام اقتضا می کند که حکم خاص بعد از عام ادامه نداشته باشد. ظهور عام متاخر در ثبوت حکم نسبت به

مورد خاص وارد است بر اقتضاء خاص للدوام. اینجا از باب ورد است نه از باب اظهر و ظاهر. در حاشیه در رد این مطلب، چیزی نفرموده اند.

جهت دوم: آیا مشکله تخصیص اکثر نسبت به زمان که ایشان مطرح می کنند، صحیح است یا خیر. ایشان خود در متن، در نقض این تخصیص اکثر و اثبات این که دوام حکم وابسته به طبع حکم است، فرموده اند که این اشکال در همه موارد نسخ ثابت است، در حالی که کسی قائل به امتناع نسخ نیست. ایشان این را شاهد بر این می دانند که استفاده دوام حکم از باب اقتضا طبع حکم است. حال اگر این شهادت اثباتی را نپذیریم، به هر حال این امر می تواند شاهد باشد بر این که استفاده دوام حکم از اطلاق ازمانی نیست و همین امر مطلب حاشیه مبانی الاحکام را با مشکل روبرو می سازد.

در اینجا سوال اساسی این است که دلیل بر عدم جواز تخصیص اکثر چیست؟ معمولا وجه عدم جواز را استهجان عرفی ذکر می کنند. ما در موارد نسخ بالوجدان احساس استهجان نمی کنیم و لذا حکم به جواز نسخ می شود. شاید علت آن این باشد که و لو این که یک دلیل اطلاق ازمانی دارد، ولی افراد اولیه، افراد ظاهره دلیل می باشد و ما با نسخ در واقع افراد غیرظاهره را از تحت دلیل خارج می کنیم و لو این که این افراد اکثریت را تشکیل دهند. و ممکن است ما ملتزم شویم که خروج اکثر اکثر از موارد غیر ظاهر باشد، مانع و استهجانی ندارد.

ما می توانیم به گونه ای دیگر جواز نسخ را توجیه کرده و مشکل تخصیص اکثر از جهت زمان را حل کنیم. توضیح این که اگر دلیلی دلالت بر شمول و استیعاب داشته و ما بخواهیم آن را به نادر حمل کنیم، با مشکل تخصیص اکثر مواجه می شویم. ولی اگر ما اساسا دلالت دلیل بر شمول و استیعاب را زیر سوال ببریم، این مشکل پیش نمی آید؛ چون حمل عام بر فرد نادر قبیح است نه تعرض به حکم فرد نادر.

در بحث ما نیز شرط انعقاد دلالت اطلاقی دلیل، در مقام بیان بودن متکلم است. اگر ما به این امر یقین داشته باشیم، دلالت اطلاقی منعقد شده و مشکل تخصیص اکثر پیش می آید. ولی اگر ما در مقام بیان بودن با اصل عقلایی اثبات کردیم ( حال چه این اصل را نوعی اصل عملی بدانیم یا مستند به ظهور حال متکلم و نوعی اماره )، ممکن است از دلیل ناسخ کشف کنیم که متکلم در دلیل اول در مقام بیان نسبت عمود زمان نبوده است؛ لذا کشف می کنیم که دلیل اول از اساس دلالت بر استیعاب ازمانی نداشته و لذا مشکل تخصیص اکثر پیش نمی آید. در این زمینه در جلسه آینده بیشتر توضیح می دهیم.

به سوال اصلی این بحث باز می گردیم که اطلاق ازمانی مستند به دلالت لفظی است یا به طبع حکم. شبیه این بحث در بحث های دیگری هم مطرح است؛ مانند بحث از مطهرات، در این بحث آیا می

توانیم به ادله تنجس اولیه شیء تمسک کنیم؟ مثلا داریم که اذا لاقی الشیء الدم، تنجس. برخی فرموده اند که این دلیل اطلاق ازمانی دارد. لذا اگر شک کنیم که مثلا شمس مطهر است یا خیر، اطلاق این دلیل نافی مطهریت شمس است. با این بیان تمام ادله مطهرات در واقع تخصیص این اطلاق است. لذا در شک در تخصیص زائد، اطلاق دلیل تنجس، محکم است، ولی آیا واقعا مفاد این دلیل این است که نجاست شیء ملاقی ابدی است یا این که این دلیل تنها ناظر به اصل حدوث نجاست است.

یا مثلا در بحث اوفوا بالعقود یا البیع جائز، آیا مفادش این است که کالای خریداری شده هیچ وقت از ملک فرد خارج نمی شود؟ بالوجدان این عبارت ناظر به این امر نیست و لذا در فرض شک نمی توان به اطلاق این دلیل مراجعه کرد. در سایر عقود مانند نکاح نیز به همین شکل است.

حال استمرار حکم را چگونه ثابت کنیم؟ مرحوم آقای حائری می فرماید این استمرار مستند به طبع حکم است. ولی سوال این است که به هر حال این علقه زوجیت و لو این که امری اعتباری است، ولی به هر حال معلولی از معلولات است و این گونه نیست که بتواند بدون علت باقی بماند. در فلسفه گفته اند که نیاز معلول به علت فقط در حدوث نیست، در بقاء هم هست. این خصوصیت طبع از کجا ناشی شده است. اگر دلیل ناظر به بقاء هم هست، این معنایش این است که دلیل مفید اطلاق ازمانی است و اگر دلیل ناظر به بقاء نیست( به خصوص در جایی که می دانیم معتبر اصلا قطعات زمان را تصور هم نکرده است )، پس چگونه اعتبار وی باقی مانده است؟